

خدا با ماست

احمد کسروی



نویسنده : احمد کسروی

نام دفتر : خدا با ماست

چاپها : یکم : نیمه‌ی نخست ۱۳۲۲ در پرچم نیمه‌ماهه ؛ دوم : ۱۳۲۲ ؛ سوم : ۱۳۲۴ ؛ چهارم : ۱۳۳۹ ؛ پنجم : ۱۳۴۹

پراکنش اینترنتی : یکم : دی‌ماه ۱۳۹۶ ؛ دوم : اسفند ۱۴۰۰

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : چگونگی آیین جهان ، «خدا با ماست» : خرافه یا حقیقت؟ ، ارتباط دین بـا دانـش : پـذیرفتن دین حقایق دانشی را ، نظارت دین بر دانش

شمار ساتها : ۳۰ (اصلی) + ۳ (دیگرها)

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار ویراییده و غلطگیری شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پابرگیها همه از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها ، زیر خطی برخی از آنها و اِعراب جمله‌های عربی از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

فهرست

تاریخچه‌ی این دفتر	« ۱ »
چگونه و از چه راه آفریدگار بما یاری می‌کند؟	۱
واژه‌های ناآشنا و کم‌آشنا (از ویراینده)	« ۲۹ »
کتابها و دفترهای همبسته با این کتاب (از ویراینده)	« ۳۰ »

پیکره‌ها

۱ـ آقای مینویی	« ۲ »
۲ـ شریعت سنگلجی	۶
۳ـ چارلز داروین	۲۱

بنام پاکْ‌آفریدگار

تاریخچه‌ی این دفتر

این دفتر یک پرسشی را با پاسخ آن دربر می‌دارد. پرسش را آقای مینویی (از قزوین) کرده‌اند که در کتاب نامش برده نشده[1] ، و چون یک پرسش مغزدار و خود در یک زمینه‌ی ارجداری می‌بود به یک پاسخ گشاده و درازی پرداخته شده. این پرسش و پاسخ یک بار در شماره‌ی دوم پرچم نیمه‌ماهه بچاپ رسیده است ولی چون سخنان آن بسیار ارجدار و خود از چیزهاییست که باید همگی مردم بدانند و بفهمند ، از اینرو جداگانه نیز چاپ یافته که همیشه در دسترس باشد.

در این پرسش و پاسخ گذشته از آنکه یک بند بزرگی از آیین جهان (یا بهتر گوییم : آیین خدا) بگفتگو گزارده شده و خود چیزیست که باید هر کسی بداند و به هر گوشی برسد ، بهمبستگی‌ای[=ارتباط] که درمیانه‌ی دین و دانشها باید بود[2] نیز روشن گردیده است.

این یک جُستار[=مبحث] ارجمندیست و خود پایه‌ای در بنیاد پاکدینی می‌باشد. دین جز از دانشهاست ، ولی در همان هنگام با آنها ناسازگار نیست و نباید بود. دین و دانش هر کدام راه دیگری می‌دارد ولی هر دو یک خواست را پی می‌کنند : شناخته گردیدن آمیغهای جهان و بهره‌مندی جهانیان از آسایش و خرسندی. دین باید آنچه را که از دانشها بدست می‌آید بپذیرد ، مگر در جایی

۱ـ این در نخستین چاپ کتاب (در پرچم نیمه‌ماهه) بوده و چنین آمده : «این نوشته را یکی از یاران قزوین فرستاده ، که چون خود او نامش را ننوشته ما نیز نمی‌نویسیم ، و او را در همه جا بنام «پرسنده» خواهیم خواند. ما دوست می‌داریم هر کس از یاران ما در این زمینه‌ها ، هرچه ایراد می‌اندیشد بنویسد». ولی در چاپهای دیگر نام پرسنده آشکار نوشته شده. دیگر جمله‌ها همانست که در متن «پاسخ پرچم» آمده.

۲ـ باید بود (bud) = باید بودن.

که بهمبستگی با زمینه‌ی دین می‌دارد و از دانشمندان لغزش رخ داده که باید آن را با دلیلهای استواری (همسنگ دلیلهای دانشها) بازگرداند.

دین باید از دانشها سود جوید و در همان حال بآنها دیده‌بانی کند نگزارد از راه بکنار افتند. اینست آنچه ما درباره‌ی دین و دانش و بهمبستگی آنها می‌دانیم.

در این دفتر در آن زمینه نیز سخنانی رفته و از اینکه دین چگونه از دانشها سود می‌جوید و چگونه بآنها دیده‌بانی می‌کند نمونه‌هایی نشان داده شده.

این دفتر درخور آنست که هر کسی آن را با اندیشه خواند و برای کسانی که فهمهاشان تا باین اندازه‌ها نیست بزندد[1] و با زبان ساده‌تری بفهماند. ما تا توانسته‌ایم بآسانی و سادگی کوشیده‌ایم لیکن با اینحال جای زندِش بازمی‌ماند.

دفتر پرچم



۱ــ آقای مینویی

۱ـ زَندیدن = شرح دادن ؛ زندش = شرح.

چگونه و از چه راه آفریدگار بما یاری می‌کند؟

پرسش :

آقای کسروی

دانشمندان و فیلسوفان دیرین و کنون معتقدند که یک نظام هندسی در جهان فرمانرواست و هیچ یک از کارهای این جهان از کوچک و بزرگ بدون سبب و انگیزه بوجود نمی‌آید و هر برگی که از درخت بزمین افتد در زیر تأثیر یکی از عوامل طبیعی می‌باشد و ممکن نیست که بدون علل و اسباب مکشوفه یا نامکشوف ، کوچکترین واقعه‌ای در جهان صورت وقوع پیدا کند. خلاصه قاعده‌ی کلی علت و معلول در سراسر موجودات از جماد و نبات و جانوران در کره‌ی زمین و در کرات دیگر جاری و روان است. نهایت گاهی علل و جهات در نظر علمای موضوع روشن و آشکار است ، مانند پیدایش شب و روز در اثر گردش وضعی زمین ، و زمانی علل قضیه نظری است و علمای علم طبیعی فروضی برای آن قایل شده‌اند که هنوز هیچ یک از آنها منجز و مسلم نیست ، مانند علل پیدایش کره‌ی زمین و مانند آن ، و تاکنون هم علل بخش بزرگی از امور که در این جهان دیده و شنیده می‌شود بر دانشمندان معاصر هم مجهول است و شاید یکصد هزارم آن هم تاکنون کشف نگردیده ولی همه‌ی دانشمندان علوم طبیعی همداستانند که گیتی و آنچه در آن است دارای نظم و آراستگی شگفتی است که نمی‌توان حدوث امری را در این جهان بیرون از این نظام حیرت‌انگیز دانست.

کیشها عکس این نظریه را دارند. آنها می‌گویند : خدا به هر کس که خواست کمک نماید ، اسباب و علت لازم ندارد. آنها می‌گویند اگر کور مادرزاد به پیشگاه کبریاییش ملتجی شد ممکن است دیدگانش بینا و روشن شود. چنانکه در کیش شیعه با آنکه معتقدند : الله لا یجری الامور الا باسبابها ،

نه تنها برای خدا این قدرت‌نمایی بدون وسیله را قایلند بلکه پیغمبر و امامان خویش و حتا امامزاده‌ها را اعم از مرده و زنده صاحب این نیرو می‌شناسند.

شما هم بارها این آراستگی و وجود نظم و ترتیب را در کارهای جهان یادآوری کردید و همین نظام بزرگ آفرینش را دلیل بر وجود آفریدگاری می‌دانید که انگیزش این دستگاه [با]عظمت و قدرت باراده‌ی اوست. و نیز بارها گفته‌اید : هیچ کاری در این جهان بی‌انگیزه نتواند بود. از سویی هم می‌گویید چون ما هوادار راستیها هستیم «خدا با ماست».

من می‌گویم با وصف اینکه ما در تحت تأثیر علل و اسباب در این جهان زیست می‌کنیم و نتیجه‌ی هر کاری گذشته از کوشش بستگی بعلل و اسباب موجد و مولد آن کار دارد ، چگونه خداوند با کسانی که پیروی از اوامر و آیینش می‌نمایند همراهی و یاوری می‌کند و با کدام وسیله به بندگانی که او را خشنود می‌گردانند کمک و یاری می‌نماید و از چه راه آرزو و خواستشان را اجابت نموده و مقاصدشان را از لحاظ اینکه نزدیکتر باو هستند انجام می‌دهد. در صورتی که دستگاه طبیعت سیر طبیعی خودش را می‌نماید و تنها علل و جهات موجدِ معلول هستند و این قاعده استثنا نسبت بموجودات ندارد ، پس معنویات در امور بشر چه دخالتی دارند؟.. و دعا و نیایش با این وجه بی‌اثر است و فایده‌ای در این جهان بر آن مترتب نیست ، حال آنکه *آزادگان* همیشه از پروردگار استعانت می‌جویند و خدا را یگانه پشتیبان خویش می‌شناسند.

می‌گویند امام غزالی جمع بین عقیده‌ی فلاسفه و اسلام کرده معتقد است : با آنکه نظام طبیعی عالَمِ وجود ، ذره‌ای از گردش طبیعی و سیر منظم خویش منحرف نمی‌شود اگر اراده و مشیت خداوند تعلق بگیرد که به یکی از بندگان خاصش توجه نماید این انحراف باشکال مختلفه ظاهر می‌گردد. مثلاً اگر پزشکان جهان همداستان باشند که مرض سرطان قلبی درمان‌ناپذیر است ولی مریض مبتلا باین مرض استغاثه بدرگاه آفریننده نماید و دعایش بهدف اجابت رسد ، با وجودی که گلبولهای سفید خون بیمار باتمام رسیده و در او هیچ‌گونه یارای مقاومت بتصدیق پزشکان دیده نمی‌شود و ساعات

واپسین را طی می‌کند ، خداوند در او نیروی خاصی پدید می‌آورد و شفایش می‌دهد بنحوی که آثار بیماری سرطان بیکبار زایل گردد.

مقصودم آنست که با آنکه مانند فیلسوفان و علمای طبیعی معتقدید که انجام کاری بی‌انگیزه نتواند بود ، یاری خدا را ببندگانش از چه راه می‌دانید؟.. آفریدگار با وسیله و سبب بمردم کمک می‌نماید و یا آنکه معتقدید از راه ویژه‌ای بندگانش را یاوری می‌کند؟.. به هر حال خواستارم پاسخ این پرسش را برای آگاهی آزادگان در روزنامه بنویسید.

پاسخ پرچم :

این نوشته را آقای مینویی ، یکی از یاران قزوین فرستاده. ما دوست می‌داریم هر کس از یاران ما در این زمینه‌ها هرچه ایراد می‌اندیشد بنویسد. بنویسد تا پاسخ دهیم و روشن گردد. ما می‌گوییم : باید همه از روی آمیغها[= حقایق] زیست. پس باید آمیغها را (تا آنجا که می‌توانیم) بی‌پرده گردانیم. امروز کاری که دین باید کند اینهاست.

اما پاسخ آقای مینویی. ما باز می‌گوییم : این جهان یک دستگاه بسامانیست که از روی یک آیین استواری می‌گردد. باز می‌گوییم : هیچ کاری در آن بی‌انگیزه نتواند بود. اینست دانسته‌ی ما در این باره. اگر این دانسته با گفته‌های فیلسوفان یکی درآمده باکی نیست. **در آیین ما کسی که بیمار شده باید بدرمان پردازد تا بهبود یابد ، کسی که وامدار گردیده باید بکوشد و پول بدست آورد تا وام خود دهد ، مردمی که دچار پراکندگی و پریشانی گردیده‌اند باید راه چاره را پیدا کرده خود را با تلاش از آن گرفتاریها بیرون آورند. با «دعا» ، «نذر» ، «لابه بخدا» و «شکیبایی» چاره باینها نخواهد بود.** غلطست آنچه گفته‌اند : «مَنْ صَبَرَ ظَفَر»[1] و یا :

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند		از اثر صبر نوبت ظفر آید

۱ـ معنی : از صبر فیروزی بدست می‌آید.

امروز یک گمراهی بزرگی درمیان ایرانیان همینست که بکارها از راهش نمی‌کوشند و درپی بسیج زمینه برای آسایش و خوشی نمی‌باشند. و چون در نتیجه‌ی این نادانی و گمراهی بسختی می‌افتند ، آن هنگام نیز می‌خواهند با «دعا» و «نذر» و «روضه‌خوانی» و «میانجی‌برانگیزی» چاره کنند. مثلاً در سرزمین پهناور و باردهی همچون ایران بکشاورزی ارجی نمی‌گزارند و بکشاورزان هر گونه ستم سزا می‌شمارند و آنان را از پا می‌اندازند ، ملایان و روضه‌خوانان بمنبر رفته از جهان نکوهشها می‌سرایند و مردم را از پرداختن بزندگانی دلسرد بلکه بیزار می‌گردانند ، وآنگاه در چنین حال که در نتیجه‌ی پیشامدها خورنده در ایران بیشتر و خوراک کمتر است ، صدها بلکه هزارها کسان غله برای دیگران می‌خرند و یا نهانی بکشورهای بیگانه می‌برند[1] ، و چون به شُوَند[=سبب] این نادانیها و پستیها دچار کمیابی و گرسنگی می‌گردند بجای اینکه بخود آیند و شُوَند بدبختی و گرفتاری را بدیده گرفته بچاره‌ی آن نادانیها و پستیها کوشند ، دست بدامن «دعا» و «نذر» و «روضه‌خوانی» و «زیارت» می‌زنند و یا بناله و گریه و زاری می‌پردازند ، و از گله و فریاد و فغان بازنمی‌ایستند.

اگر نیک نگرید اینان با این کارهای خود رفتار بیفرهنگانه‌ی زشتی با خدا می‌کنند. چه از یکسو خدا را نشناخته او را همچون یک پادشاه خودکامه‌ی هوسمندی می‌پندارند که در بالای آسمان نشسته و چشم باین جهان (بلکه باین یک کشور) دوخته ، که همینکه بدی از مردم دید بآنان خشم می‌گیرد و به کیفرکاری برخاسته پتیاره‌ها[بلا] ـ از گرسنگی ، بیماری ، زمین‌لرز ، چنگیز ، تیمور و مانند اینها ـ می‌فرستد ، و سپس چون مردم رو بسوی او می‌گردانند و قربانی سر می‌برند ، میانجی برمی‌انگیزند ، زاری و خواری از خود می‌نمایند ؛ خشمش فرومی‌نشیند و بآنان می‌بخشاید ، و پتیاره‌ها را بازمی‌گرداند. اینست پندار آنان درباره‌ی خدا ، اینست آنچه از پیشوایان خود یاد گرفته‌اند. از یکسو

۱ـ اشاره است به اینکه در سالهای ۱۳۲۰ و پس از آن که لشگرهای روس و انگلیس در ایران بودند ، آنها با دست ایرانیانی خواروبار برای سپاهیان خود می‌خریدند که در نتیجه‌ی آن غله و نان کمیاب و گران شده و انبوهی از مردم ما از گرسنگی مردند.

هم نادانیها و پستیهای خود را که انگیزه‌ی این گرسنگی و نایابیست بگردن نگرفته چنین وامی‌نمایند که این بدبختی و گرفتاری جز نتیجه‌ی خشم خدا نیست. روشنتر گویم : گستاخانه گناه را بگردن خدا می‌اندازند.

یکی از یاران می‌گوید : در یکی از شبهای رمضان بمسجد یکی از ملایان بنام تهران[1] رفتم. دیدم سخن از گرانی خواروبار و از کمیابی آنها می‌راند و آنگاه رو بزنها گردانیده چنین می‌گوید : «دیدید جوراب بپا نکردید ، هر شب بسینما رفتید ، خدا غضب کرد. پس بیایید در این شب احیا با خدا صلح کنید ، امشب در این مسجد بعبادت پردازید ...». ببینید آخوند تیره‌درون تنها برای آنکه یک شبِ احیا مسجدش پر باشد چه دروغی بخدا بسته!.. ببینید چه گستاخی و بیفرهنگی نموده!.. معنی این سخن آنست که خدا از جوراب نپوشیدن و بسینما رفتن زنان ایران چندان خشمناک گردیده که به کینه‌جویی پرداخته و گرسنگی و کمیابی باین کشور فرستاده. یکی نگفته : ای نافهم خدا کینه‌ی زنان هوسباز تهران و تبریز را می‌جوید از بینوایان بوشهر و بندرعباس؟!.. اینان بهوسبازی و بی‌پروایی می‌پردازند ، و خدا آنان را از گرسنگی می‌کشد؟!.. از این گذشته ، مگر این گرانی یا نایابی را خدا فرستاده؟!.. خدا چه کرده که این گرانی یا نایابی پدید آمده؟!.. آیا باران نفرستاده؟!.. آیا سن و ملخ فرستاده؟!.. آخر چه کرده که گرانی را پدید آورده؟!.. ای روسیاه اگر توده نافهم و نادانست و سزای نافهمی و نادانی خود را می‌یابد ، گناه خداست؟!..

دوباره می‌گویم : این یک گمراهی بزرگی از ایرانیانست. اینان خدا را نمی‌شناسند و آیین او را نمی‌دانند. باید گفت : ای نادانان ، خدا یک پادشاه خودکامه‌ی هوسمندی نیست که از دیدن بدیها خشم گیرد و از شنیدن لابه و ناله خشمش فرونشیند. باید گفت : خدا برای گردش این جهان آیینی گزارده و آن آیین با لابه و درخواست شما دیگر نگردد. این را خدا گزارده که چون کسی بیمار گردید باید بدرمان پردازد ، چون کسی وامدار گردید باید بکوشد و پول بدست آورد و وام خود پردازد ، آن

---

[1] ـ سخن از شریعت سنگلجی است که از جمله ملایان «روشن‌اندیش» شمارده شده!

مردمی که گرفتار کمیابی یا گرسنگی گردیدند باید ببینند انگیزه‌ی آن چیست و از راهش بچاره کوشند. آن دعانویسی که می‌خواهد بیماری را با دعا دور گرداند با آیین خدا می‌جنگد ، آن سیدی که می‌گوید : «نذری بمن کن تا وامت پرداخته شود» دروغ بخدا می‌بندد ، **آن ملایی که اکنون بشما می‌گوید : «دعا کنید ، روضه‌خوانی برپا گردانید ، بزیارت روید تا این گرسنگی رفع شود» خدا را نمی‌شناسد.**



۲ـ شریعت سنگلجی

این اگر خدا را شناختی آیین او را نیز دانستی. اگر خدا را شناختی بچنین دروغی گستاخی ننمودی. دوباره می‌گویم این گرسنگی نتیجه‌ی نادانیها و نافهمیهای توده است و تا آنها برداشته نشود اینگونه گرفتاریها همیشه خواهد بود. آن دستورها که ملایان می‌دهند خود شُوَندهای این گرسنگی و نایابی می‌باشد نه اینکه چاره بآن تواند کرد.

من می‌شنوم چون ما می‌نویسیم که «دعا» و «نذر» و مانند اینها سودی ندارد کسانی بهیاهو برخاسته می‌گویند : «پس کارها در دست خدا نیست؟!..» و این را دستاویزی می‌گیرند که بما تازند.

باید گفت : ای نافهمان ، کارها در دست خداست. لیکن همان خدا چنین آیین نهاده که هر کاری جز از راهش و با افزارش پیش نرود. یک برزگری تا تخم نکارد دانه ندرود ، یک گِلکاری[1] تا دیوار و آسمانه[=سقف] نسازد خانه پدید نیاورد ، یک مردمی که در کشوری می‌زینند تا یکدل و یکزبان نگردند و آن کشور را خانه‌ی خود دانسته بنگهداری و آبادیش نکوشند ، از آسایش و خرسندی بهره نیابند. اینها را خدا گزارده و هیچگاه با «دعا» و «نذر» و «لابه»ی این و آن ، گزارده‌ی خود را دیگر نگرداند. شما نافهمان که «میهن‌پرستی» را که همان نگهداری کشور است «بت‌پرستی» می‌نامید ، و ملایانتان بالای منبر رفته مالیات دادن بدولت و بسربازی رفتن را «حرام» می‌شمارند ، و دبستان و ثبت اسناد و قانون و اداره‌های دولتی و هر چیزی که مایه‌ی سامان و آرامش کشور است دشمن می‌دارید ، و بجای یکدلی و یکزبانی در یک کشور چهارده کیش می‌دارید ؛ این ناچاریست که همیشه گرفتار سختیها باشید ، و اینکه می‌خواهید با دعا و لابه و گوسفند سر بریدن و روضه خوانانیدن[2] بچاره کوشید ، این خود نافهمی دیگری از شما می‌باشد. شما گویا می‌خواهید خدا را فریب دهید و بشکستن آیین خود وادارید.

اگر نیک بجویید و بیندیشید نادانی این دسته از مردم ژرفتر و ریشه‌دارتر از آنست که ما در اینجا گفتیم. آنان در این زمینه گرفتار یک گمراهی بسیار ریشه‌داری می‌باشند و راستی اینست که آنان باین جهان با این آیین و سامان خدایی ارجی نمی‌گزارند که تو گویی آن را از خدا نمی‌شمارند و از اینجاست که بکارهای شگفت و ناهمیشگی ارج گزارده تنها در آن هنگام است که یاد توانایی خدا کنند.

مثلاً درخت که در بهار سبز می‌گردد و گلهای سرخ و سفید از آن می‌دمد ، خود سراپا شگفتیست ؛ این برگها و گلها در کجا بوده؟!.. اینها از کجا پدید می‌آید؟!.. اگر همه‌ی مردمان گرد آیند آیا یک درختی چنین توانند ساخت؟!.. این نمونه‌ی شگفتی از توانایی خداست. ولی آنان باین ارجی نگزارند و پروایی

۱ـ گِلکار = بنّا.

۲ـ خوانانیدن = بخواندن برانگیختن.

ننمایند و اگر یک درختی در پاییز گل کرد که ناهمیشگیست تنها در آن هنگامست که یاد توانایی خدا کنند : «قدرت خدا را تماشا کن!». این شب و روز که می‌آید و می‌رود در پیش آنان هیچی نیست. هیچگاه نمی‌اندیشند که شب از کجا می‌آید و روز چگونه پدیدار می‌گردد. ولی اگر بشنوند یک جایی هست که چند ماه پیاپی شب است و چند ماه پیاپی روز ، در آن هنگامست که توانایی خدا را بیاد آورند. در همه جا و در همه چیز چنینند و جز درپی کارهای شگفتی نباشند.

اینست درباره‌ی برانگیختگان نیز شگفت‌کاریهایی را دربایست شمارده‌اند. یک برانگیخته باید از سنگ شتر دربیاورد ، از انگشتان چشمه روان سازد ، با سوسمار سخن گوید ، آفتاب را برگرداند. با این کارهای بیرون از آیین خداییست که او را توانند شناخت. اینکه یک برانگیخته برخیزد و آمیغها را بازنماید و با گمراهیها نبرد کند و خردها را بتکان آورد که نشانه‌ی راست اینهاست ، در نزد آنان ارجی نمی‌دارد.

همچنین درباره‌ی آینده نیز یک دستگاه شگفتی از پندارِ [=خیال] خود برپا گردانیده‌اند : امام ناپیدا که هزار سال بیشتر است زنده و ناپیداست در مکه بیرون خواهد آمد ، یارانش از تالقان و قم ، با «طی‌الارض» در نزد او خواهند بود ، آفتاب از مغرب سر خواهد برآورد ، توپ و تفنگ و بمب از کار خواهد افتاد. اینست راهی که برای نیکی جهان می‌پندارند.

از اینجاست که درباره‌ی گردش جهان و راهبری آفریدگار نیز آیین و سامانی را که خود او گزارده نمی‌شناسند و اگر بشناسند ارجمند نمی‌دارند و بهوسبازی و نادانی گردن بآن نگزارده می‌خواهند در اینجا هم شگفت‌کاری باشد. می‌خواهند مردم دعا کنند و خدا نیز دعای آنان را بپذیرد ، و از راههایی که بیرون از آیین جهانست دلخواه آنان را بکار بندد. یکی از آنان با یک بیباکی[۱] می‌گوید : «اگر خدا دعای مردم را نخواهد پذیرفت پس چه خداییست؟!..». دیگری بیخردانه مَثَل آورده می‌گوید : «یک پادشاه حق دخالت در مملکت خود دارد ، خدا حق دخالت ندارد؟!..». بدتر از

۱ـ بی‌باکی = تهور ، جسارت.

همه آنکه این نادانی خود را از نیروی «ایمان» شناخته گردن می‌کشند و بخود می‌بالند و بدیگران برتری می‌فروشند.

در نتیجه‌ی همین نادانیهاست که می‌بینید فالگیری و رمل‌اندازی و دعانویسی و جادوگری در این کشور رواج بسیار می‌دارد. کسانی می‌روند و سالها در دانشکده‌ها بسر برده دانش می‌اندوزند و با اینحال از گرویدن بفالگیر و جادوگر خودداری نمی‌توانند.

می‌دانم اینها را که می‌نویسم نخست به چَخِش[= مجادله] و هایهوی خواهند پرداخت و سپس که درماندند و پاسخی نتوانستند چنین خواهند گفت : ما نیز همین را می‌گوییم ، مگر ائمه‌ی ما نفرموده‌اند : «أبَی اللهُ أن یجرِی الامور الاّ بِأسبابها»[1]. یکی از رفتارهای شگفت آنان همینست که هرچه را که شنیدند و ناچار شدند بپذیرند خواهند گفت : «ما نیز همین را می‌گفتیم». دلهای آنان انبانیست که همه چیز در آن هست. ولی باید پرسید : «اگر امامان شما چنان گفته‌اند و آن سخن راستست و شما بآن باور می‌دارید پس بهر چه نمی‌گزارید مردم بزندگی از راهش کوشند؟!.. بهر چه مردم را بکارهای بیهوده‌ای که هَنایشی[اثر] در زندگی ندارد وامی‌دارید؟!.. بهر چه بمردم می‌گویید : بدولت مالیات ندهید ، بسربازی نروید؟!.. بهر چه با مشروطه دشمنی می‌کنید؟!.. بهر چه با دانشها به نبرد می‌پردازید؟!.. امروز مایه‌ی نیرومندی دولت و آبادی کشور اینهاست که شما با همه‌ی آنها دشمنی می‌نمایید. با اینحال در برابر ما ایستاده می‌گویید : ما نیز گفته‌ی شما را می‌گوییم : «أبَی اللهُ أن یجرِی الامور الاّ بِأسبابها». بیشرمی شما تا بجایی رسید که پاسبانان که شب تا بامداد در خیابان می‌گردند و بیخوابی و سرما را بخود هموار می‌گردانند تا مردم در خانه‌های خود آسوده بخوابند ، شما می‌گویید کارشان و پولشان «حرام» است و بدوزخ خواهند رفت ، ولی از آنسوی اگر شبی دزدی بخانه‌تان بیاید و چیزهایی ببرد فردا بکلانتری تاخته فریاد و هایهوی بلند می‌کنید و داراک[= مال] خود می‌طلبید و ناسازگاری آن سخن و این رفتار را درنمی‌یابید ، و پس از همه‌ی اینها «أبَی اللهُ أن

1ـ (اصول کافی ، جلد۱، سات ۱۸۳) : خدا پرهیز دارد که کارها بدون اسباب فراهم آید.

یجرِی الامور الاّ بِأسبابها» را به رخ ما می‌کشید و من نمی‌دانم بشما چه نامی دهم.

این هم بگویم که تنها این نادانان نیستند که آیین خدا را نمی‌شناسند. بیشتری از جوانان درسخوانده و بسیاری از روزنامه‌نویسان نیز بآن نادانی دچار می‌باشند. زیرا اینان نیز بجای آنکه سرچشمه‌ی گرفتاریهای توده را بشناسند و از راهش بکوشش پردازند ، بجای آنکه هر یک نخست بخود پرداخته از آلودگیها پاک شوند و سپس بپاک گردانیدن دیگران کوشند ، بجای آنکه گردن بآمیغها گزارند و همگی به یک راه درآیند ، بجای آنکه هوسهای بیهوده را بکنار نهاده پیروی از خرد کنند ، تنها بهیاهو و تندنویسی بس می‌کنند و از ناله و فریاد نتیجه می‌خواهند. اینان نیز در گمراهی و نادانی فرورفته‌اند. بارها دیده می‌شود می‌گویند : «باید تند نوشت ، باید نترسید». می‌پندارند که از تند نوشتن و باین و آن تاختن سودی خواهد بود.

از سخن خود دور نیفتیم : این بسیار راستست که در این جهان هیچ چیزی بی‌انگیزه نتواند بود ، هیچ کاری بیرون از آیین سپهر [= طبیعت] رخ نتواند داد. اینکه ما می‌گوییم : «خدا با ماست» ، خواستمان آنست که خدا این کار ما را خواسته و زمینه‌ی پیشرفت آن را «با انگیزه و افزار» بروی ما گشاده. زیرا در این راه که ما می‌باشیم و دست بهم داده می‌کوشیم ، همه آمیغها را بازمی‌نماییم ، همه سود جهانیان را نشان می‌دهیم. ما معنی راست و درست جهان و زندگی را روشن گردانیده یک شاهراهی برای زیستن بهمگی نشان می‌دهیم. این یک چیز ساده‌ای نیست. این فیروزی جز با خواست خدا نتوانستی بود. هزاران کسان در این زمینه بسخن پرداخته و یا براهنمایی کوشیده‌اند ، ولی کدام یک را چنین فیروزی رخ داده؟!..

این راهی که ما می‌پیماییم ، با دانشها ، با سود و زیان زندگی ، با خدا و آیین او ، با هر سه بهمبستگی می‌دارد ، با اینحال کسی کمترین خرده‌ای در آنها پیدا نخواهد کرد. امروز در روی زمین دانشکده‌ها با هزارها ، و دانشمندان با ملیونها شمرده می‌شوند ، و زمانی نیست که سخنانی ، راست و کجش پوشیده تواند ماند.

در همین گفتار ، من ایرادهایی بملایان و پیروانشان گرفته‌ام. ولی آنان یک ایرادی بگفته‌های ما پیدا نخواهند کرد. مانندهٔ همین سخن را بدیگران نیز توانیم گفت.

این پرسش را که شما می‌کنید من نیز کرده و تا پاسخ نشنیده‌ام بکار برنخاسته‌ام. «آمیغ‌پژوهی»[۱] یکی از گُهریترین[اصلی] خویهای آدمیست. **هر مردی که روان و خردش بیکاره نگردیده ، خود در جستجوی آمیغهاست ، و همینکه این گفته‌های ما را بشنود ، همچون تشنه‌ای که بآب رسد آن را خواهد پذیرفت و در راه پیشرفت آن بکوشش و همراهی خواهد برخاست. در جهان همه‌ی پیشرفتها از این راه بوده.**

امروز ملیونها مردان بافهم و خرد هستند که در جستجوی چنین آمیغهایند ، و نمونه‌اش جانفشانیهاییست که از یاران ما (بویژه از جوانان) پدیدار می‌باشد. **در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تفنگ نیست و نیروهای دیگری هست که توپ و تفنگ را از کار تواند انداخت.**

از آن سوی امروز گرفتاریهایی که در جهانست جز نتیجه‌ی گمراهیها نیست. این کیشهای گوناگون و این نافهمیها که از پیشروان آنها پدیدار است و آن دسته‌بندیهای سیاسی و آن جنگها و کشاکشها که درمیان دولتهاست ؛ اینها بیش از همه نتیجه‌ی روشن نبودن آمیغهاست. کیشها از اینجاست که معنی راست دین را نمی‌شناسند ، و این کشاکشها از آنجا که معنی زندگانی را نمی‌دانند. اینست ما چون معنی راست جهان و زندگانی را که همان دینست روشن می‌گردانیم و خود راه چاره باین گرفتاریها باز می‌کنیم ، این ناگزیریست که هر خردمند پاکدرونی که از این گرفتاریها دلگیر است با ما همراه و هم‌آواز خواهد گردید.

این خود دلیل استواریست. ولی در اینجا دلیل دیگری هم هست که بهتر است آن را نیز روشن گردانم :

چنانکه می‌دانیم آدمیان از روزی که پیدا شده‌اند همیشه رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته‌اند ،

۱ـ آمیغ‌پژوهی = حقیقت‌جویی ، حقیقت‌پرستی.

و کنون نیز می‌دارند. آیین پیشرفت در همه چیز روانست. بگفته‌ی دانشمندان روزی بوده که آدمیان در غارها و جنگلها می‌زیسته‌اند که هیچ یکی از افزارها و کاچالهای کنونی را نداشته ، هیچ یکی از کشاورزی و درختکاری و دامپروری و خانه‌سازی و مانند اینها را نشناخته ، از دانشها و آگاهیها بیکبار بی‌بهره می‌بوده‌اند ، پوشاک و گُستراک[1] نمی‌داشته‌اند ، خوراک جز از میوه‌های جنگلی نمی‌خورده‌اند ، زبان برای سخن گفتن نیز درمیانشان نمی‌بوده.

چیزی که هست از همان آغاز پیدایش رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته‌اند و هر زمان گامهای دیگری در آن راه برمی‌داشته‌اند تا امروز باینجا رسیده‌اند که هستند ، و ما اگر بخواهیم تنها نامهای افزارها و کاچالهای[اثاث] ایشان را بشماریم و یا فهرستی از دانشها و آگاهیهای آنان دهیم ، باید ساتهای[صفحه] بسیار را سیاه گردانیم.

این چیزیست که دانشمندان درباره‌ی آدمیان می‌گویند و با دلیلها روشن می‌گردانند ، و چون آنان در این زمینه بگشادگی و درازی سخن رانده‌اند ما بهمین چند جمله بس کرده نیازی بسخن درازی نمی‌بینیم. آنچه می‌باید بگوییم آنست که این پیشرفت آدمیان همیشه از دو رشته باید بود :

یکی از راه افزارسازی و افزودن بشکوه بیرونی زندگانی و جلو رفتن در دانشها و آگاهیها (که می‌باید آن را راه دانشها بنامیم).

دیگری از راه شناختن معنی راست زندگانی و آدمیگری و زیستن بآیین خرد و بهره یافتن از آسایش و خرسندی (که می‌باید آن را راه دین بخوانیم).

این دو رشته یکی نیست و از هم جداست. ولی بیکدیگر بسته می‌باشند و همیشه باید توأم باشند تا نتیجه بدست آید وگرنه از پیشرفت در رشته‌ی یکمِ تنها ، نتیجه‌ی درستی در دست نتواند بود.[2]

برای روشنی سخن از خود داستان گواه می‌آورم : چنانکه گفتیم آدمیان از همان آغاز پیدایش

۱ـ گُستر + اک = آنچه گسترند ، مانند : فرش ، گلیم و ...
۲ـ نتواند بود (bud) = نتواند بودن.

خود رو به پیشرفت و بهتری داشته‌اند و اینست از یکسو بساختن افزارها و کاچالها پرداخته‌اند (که بگفته‌ی دانشمندان تا قرنهای بسیاری جز سنگ و استخوان را نشناخته هرچه می‌ساخته‌اند جز از اینها نمی‌ساخته‌اند ، تا سپس سفالکاری یاد گرفته و پس از قرنهایی نیز پی بمس و آهن و فلزها برده‌اند) و از یکسو نیز بکشاورزی و دامپروری و نگهداری مرغان و ساختن خانه‌ها و مانند اینها برخاسته‌اند ، و همچنین کم‌کم دانشها و آگاهیها اندوخته‌اند و آتش را شناخته در زندگانی خود بکار برده‌اند و زبان برای سخن گفتن پدید آورده‌اند. ما نمی‌دانیم چند هزاره گذشته تا آدمیان این گامها را برداشته‌اند ، ولی می‌دانیم که به یک زمان درازی نیاز داشته‌اند.

هرچه هست اینها پیشرفت بزرگی می‌بوده : آدمیان از جنگلها و بن غارها بیرون آمده با دست خود خانه‌ها بنیاد می‌نهاده‌اند و می‌نشسته‌اند ، افزارها و کاچالهای بسیار از سنگ یا از سفال ساخته در زندگی بکار می‌برده‌اند ، چهارپایان و مرغانی را در خانه‌ها پرورده از آنها سود می‌جسته‌اند ، آتش را شناخته از گرمی و روشنایی آن برخوردار می‌شده‌اند ، درختهای گوناگون میوه بالا آورده و دانِگیهای[غلات] بسیار کاشته از بار آنها خوراکهای پرمزه پدید می‌آورده‌اند ، و زبانی برای سخن گفتن داشته رازهای خود را بهمدیگر آگاهی می‌داده‌اند ، و از زمین و کوه و دریا و از آفتاب و ماه و ستارگان آگاهیهایی بدست آورده بهره‌برداری می‌کرده‌اند. اینها هر یکی گام بزرگی در راه پیشرفت می‌بوده. چیزی که هست ، ما می‌دانیم آدمیان از این پیشرفت نتیجه‌ای که می‌بایست نگرفته از آسایش و خرسندی برخوردار نمی‌شده‌اند. زیرا هنوز مردمان راه «باهم زیستن» را ندانسته با یکدیگر زورآزمایی می‌کرده‌اند. در هر کجا تیره‌هایی پدید می‌آورده‌اند که هر یکی از دیگران جدا می‌زیسته. در هر کجا تیره‌ای آنکه زورآورتر می‌بوده بدیگران چیرگی می‌نموده آنان را زیردست خود می‌گردانیده. همچنین درمیان تیره‌ها همیشه کشاکش و زورآزمایی می‌بوده که هر کدام از آنها که

۱ـ دُژ = پیشوندیست که معنی بدی توأم با نتراشیدگی را می‌رساند. ؛ دُژآگاهانه = وحشیانه ؛ دُژخیم = دارای خصلتهای بد و نتراشیده ؛ دُژخوی = دارای عادتهای بد و نتراشیده.

زور بیشتر می‌داشته بسر دیگران تاخته بکشتار و تاراج می‌پرداخته‌اند. مردان را کشته زنان را به بردگی می‌برده‌اند.

این رفتاریست که با یکدیگر می‌کرده‌اند و از اینجا یک بدی دیگری پیدا می‌شده. زیرا گذشته از آنکه خودشان بهره از آسایش و خرسندی بسیار کم یافته دچار گزندها و رنجها می‌شده‌اند و ناتوانان در زیر پا لگدمال می‌گردیده‌اند ، یک زیان دیگر این می‌شده که هر تیره‌ای از دیگران بیمناک زیسته در آنجا که می‌بوده‌اند خود را پایدار و جاوید ندانسته بآبادی آنجا نمی‌کوشیده‌اند. تیره‌های ناتوان همیشه آماده‌ی کوچ و گریز می‌ایستاده‌اند که چون یک دشمن توانایی نمودار گردید ، افزارها و کاچالها و چهارپایان خود را ـ آنچه می‌توانند ـ برداشته رو بگریز آورند.

از اینجا آبادی در جهان پدید نمی‌آمده ، زیرا کسی بگزاردن بنیادهای استوار و بزرگ نمی‌پرداخته ، باغها و کشتزارهای ارجدار پدید نمی‌آورده ، به افزارسازی [= صنعت] دلگرمی نداشته بهنرنمایی در آن نمی‌کوشیده است.

بدینسان می‌گذشته تا کسی یا کسانی برخاسته‌اند و بآدمیان درسهایی درباره‌ی زندگانی و راه آن داده بآنان فهمانیده‌اند که بجای زورآزمایی و چیرگی که همگی را در رنج می‌دارد ، توانند با همدستی زیند و زورآور و کم‌زور پشتیبانی از یکدیگر نمایند و سود چنین زندگانی را بآنان فهمانیده قانونی درمیان آنان نهاده‌اند. کم‌کم در این رشته نیز پیشرفت رخ داده آدمیان بزیستن از روی همدستی و قانون خو گرفته‌اند.

می‌باید گفت : پس از این بوده که آدمیان در زندگانی بهره از آسایش و خرسندی یافته‌اند. پس از این بوده که ایمنی درمیان توده‌ها پیدا شده و هر یکی از آنها در هر کجا که می‌بوده خود را پایدار شناخته بساختن خانه‌های استوار و بزرگ ، و پدید آوردن باغها و کشتزارها ، و پروردن گله‌ها و رمه‌ها پرداخته‌اند. پس از این بوده که بافزارسازی و دیگر هنرها دلگرمی پیدا شده کسانی بهنرنمایی برخاسته‌اند. پس از این بوده که نخست داد و ستد و سپس بازرگانی پدید آمده. یک جمله بگویم :

پس از این بوده که پیشرفت (یا بگفته‌ی اروپاییان شهریگری) براه خود افتاده.

همان کلمه‌ی «سیویلیزاسیون» یا شهریگری گواهی باین گفته‌های ماست. در جهان دو گونه زندگی می‌بوده که یکی را شهریگری و دیگری را بیابانیگری می‌نامیده‌اند. چرا چنین می‌بوده؟.. برای آنکه یک دسته ، کم یا بیش ، آگاهیها از معنی زندگی یافته با یکدیگر بهمدستی زیسته بآبادی جهان می‌کوشیده‌اند و شهری پدید آورده بوده‌اند ، و یک دسته در همان دُژآگاهی دیرین بازمانده جز بزورآزمایی نمی‌زیسته‌اند و اینست شهر نداشته در بیابان یا در دهکده‌ها بسر می‌برده‌اند.

این بیگمانست که آدمیان تا هزاره‌هایی معنی «باهم زیستن» را نمی‌دانسته‌اند و از اینکه هر کس باید پروای دیگران کند و آسایش آنان را نیز بدیده گیرد ، ناآگاه می‌بوده‌اند. هر مردی خودرو[1] بار آمده جز کینه و خشم و هوس و خودخواهی و رشک خود را نمی‌شناخته ، و اینکه در جهان (و همچنین در نهاد خودِ آدمی) نیک و بد توأم است و هر کسی باید خواهان نیکیها باشد و هواداری از آنها کند ، بیکبار بآنان پوشیده می‌بوده است ، و این چیزها جز در سایه‌ی پیدایش مردان باخرد و دانایی ـ مردانی که باید آنان را «خدایی» نامید ـ دانسته نگردیده است.

همچنین حال مردم آفریگا که تا صد سال پیش به همان شیوه‌ی دیرین می‌زیستند و ما از آن نیک آگاهیم ، گواه دیگری باین سخن است. صد سال پیش که جهانگردان اروپا بدرون آفریگا راه یافتند ، بومیان آنجا بیشترشان به همان حال می‌زیستند که ما در بالا روشن گردانیدیم. هر تیره‌ی کوچکی دهکده‌ای پدید آورده و هر خاندانی زیر یک خانه‌ی پوشالی جا گرفته و باندک‌کِشتی که خوراک یک چهاریک سالشان را نمی‌داد بس کرده ، بزها و گوسفندها و گاوها پرورده ، با اینحال می‌زیستند و همیشه کارشان تاختن بسر تیره‌های ناتوان و کشتار و تاراج کردن آنها می‌بود. برخی از تیره‌ها گوشت آدم می‌خوردند که از دشمنان خود هر که را می‌یافتند کشته خوراک می‌ساختند. در

۱ـ xodru = پرورش نادیده.

سرزمینی همچون آفریگا که با صد آسایش توان زیست ، با این پستی و ناپاکی بسر می‌بردند.

اینان از افزارسازی و دیگر چیزها باندازه‌ی خود بهره می‌داشتند. ولی از معنی «باهم زیستن» بیکبار ناآگاه بودند و در نتیجه‌ی آن بدینسان پست و دُژآگاه می‌زیستند. می‌باید گفت حال هزارها سال پیش همگی مردمان را می‌داشتند.

از سخن خود دور نیفتیم ، این یک مثالیست و خواست ما را نیک روشن می‌گرداند. نیک روشن می‌گرداند که **آدمیان همیشه در پیشرفتند. ولی این پیشرفت از دو رشته باید بود : یکی از رشته‌ی افزارسازی و افزایش دانش و آگاهی ، دیگری از رشته‌ی شناختن معنی جهان و زیستن بآیین بخردانه.**

کنون سخن در آنست که از دویست و سیصد سال باز در اروپا تکانی در زمینه‌ی افزارسازی و دانش و آگاهی پدید آمده و این تکان ، جهان را برویه‌ی دیگر انداخته. زیرا صدها افزار شگفت و نوین پدید آورده آدمیان را بدریا و هوا و زیرِ دریا چیره گردانیده ، شهرها را بهم بسته و سراسر جهان را یک کشور ساخته. از آنسو بدانش و آگاهی مردمان درباره‌ی جهان و آنچه دروست بسیار افزوده است.

این پیشرفت بایستی بود. چیزی که هست چون از یک رشته است نتیجه‌ی درستی از آن بدست نمی‌آید. شما آشکاره می‌بینید که با همه‌ی این افزارها و دانشها روز بروز زندگی دشوار گردیده و بهره‌ی آدمیان از آسایش و خرسندی بسیار کم شده. آیا اینها از کجاست؟.. نه از آنست که پیشرفت نادرست [=ناکامل] است؟!..

امروز جهان را همان پیش آمده که هزار[ها] سال پیش برای نیاکان ما پیش آمده بود و برای چاره نیز همان باید بود که در همان زمانها بوده. باید پیشرفتی نیز در شناختن معنی راست زندگانی روی دهد و یک آیین بخردانه‌ای برای زندگانی درمیان باشد ، و این همانست که ما بآن برخاسته‌ایم و می‌کوشیم. آن تکان و پیشرفت اروپایی بیمانند بوده و این پیشرفت و راه ما نیز باید بیمانند باشد.

می‌خواهم بگویم ما بچیزی می‌کوشیم که در آیین بزرگ خدایی (آیینی که جهان از روی آن می‌گردد) زمینه می‌دارد ، و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت. امروز جهان نیازمند این کوششهای ماست. از اینجا خواهید دانست که ما تنها برای ایران یا شرق نمی‌کوشیم ، برای سراسر جهان می‌کوشیم. از اینجا خواهید دانست که چه کار بزرگ وَرجاوَندی[1] را در پیش می‌داریم.

اروپاییان از دویست سال پیش که به پیشرفتهایی در دانشها آغاز کردند و افزارهایی همچون راه‌آهن و تلگراف و تلفن و ماشینهای ریسندگی و بافندگی و کارندگی پدید آوردند ، بسیار بآن نازیدند. زیرا چیزهای نادیده و بیمانندی می‌بود و آنان بیرون کار را دیده چنین پنداشتند که با آن افزارها از رنج مردمان کاسته آنان را بآسایش خواهند رسانید. کسانی از آنان در آن نازیدن و بخود بالیدن اندازه نشناخته ، جز از اروپاییان و آمریکاییان ، دیگران را بی‌بهره از شهریگری شناختند ، و سیاستگران همان را دستاویز گرفته به زیردست گردانیدن شرقیان کوشیدند.

اینها همه از ارج بی‌اندازه‌ای می‌بود که بدانشها و افزارسازیهای خود می‌نهادند و همان را «در تنهایی» پیشرفتی برای جهان می‌پنداشتند و بآسایشهایی امید می‌بستند. در حالی که اروپا درمیان این تکان دانش و افزارسازی ، در رشته‌ی دیگر (رشته‌ی دین یا شناختن معنی جهان و زندگانی) به پسرفتهایی نیز دچار شده بود. زیرا از یکسو دانشمندان دچار مادّیگری گردیده به یک لغزشهای بزرگی افتاده بودند : زندگی را نبرد می‌شماردند ، آدمی را نیکی‌پذیر نمی‌دانستند ، خرد و روان را نمی‌شناختند ، به نیک و بد ارج نمی‌گزاردند ، در پشت سر اینجهان به هیچی گمان نمی‌بردند ، و چنانکه در جای دیگری روشن گردانیده‌ایم[2] این بدآموزیها آزها و کینه‌ها و خشمها را در دلها بتکان آورده بجهان بسیار گران بسر می‌آمد. از یکسو نیز ماشینها و افزارهایی که ساخته بودند خود

۱ـ ورجاوند = ارجمند از دیده‌ی دین و خداشناسی ، مقدس

۲ـ در مهنامه‌ی پیمان به این جستار پرداخته شده که اکنون در کتابی بنام «ما چه می‌خواهیم؟» گرد آمده.

افزارهایی در دست آزمندان شده بدستیاری آنها هزاران دیگران را از پا می‌انداختند. می‌باید گفت **دانشمندان با آن گفته‌های خود آتش نبرد را درمیان مردمان هرچه فروزانتر گردانیده ، از آنسوی افزارهای بسیار بُرنده‌ای بدست آزمندان داده بودند که از آن کشاکش همیشه چیره و فیروز درآیند. می‌باید گفت : آنچه درباره‌ی «باهم زیستن» درمیان می‌بود همه را بهم زده آدمیان را بار دیگر بحال پیش از شهریگری بازگردانیده بودند.**

اینبود پیشامدها وارونه‌ی امید اروپاییان را نشان داد ، و در همه جا دیده شد که آن افزارهای نوین ، نه تنها مایه‌ی آسایش برای جهان نگردید ، خود مایه‌ی فزونی رنج شد و گرفتاریها پدید آورد. امروز حال اروپا آنست که می‌دانید ، تنها داستان جنگ و خونریزی را نمی‌گویم. پیش از جنگ نیز بیکاران و گرسنگان مایه‌ی گرفتاری می‌بودند[1] ، و اگر جنگ پایان پذیرد باز خواهند بود.[2] راستی آنست که **جهان به یک راه بن‌بستی افتاده که ناگزیر است بازپس گردد.** درباره‌ی گرفتاری اروپا این بس که بسیاری از اروپاییان با دانشها و افزارهای نوین (که بگمانشان خودِ سیویلیزاسیون یا شهریگریست) دشمنی نشان می‌دهند و آرزومندند که جهانیان از آنها چشم پوشند و بزندگانی ساده‌ی باستان بازگردند.

ولی راستی آنست که جهانیان باید چشم باز کنند و معنی راست زندگی و راه آن را بدانند. چرا بازمی‌گردند؟!.. گامهایی نیز در راه شناختن آیینهای زندگانی بردارند. چرا از دانشها و افزارهای نوین چشم می‌پوشند؟!.. راه بکار بردن و بهره جستن از آنها را بیاموزند. **از دانشها ، مادّیگری را نتیجه نباید گرفت. زندگانی نبرد نیست و آدمیان را بنبرد نیازی نمی‌باشد. باید بجای نبرد ، با همدستی زندگی کنند. باین لغزشهاست که باید چاره کرد.** آقای مینویی نیک می‌دانند که ما نیز بچاره‌ی اینها می‌کوشیم.

۱ـ اشاره به «بحران بزرگ» است (کمابیش ده سال از ۱۹۲۹).

۲ـ گواه درستی این سخن بحرانهای دیگر جهان سرمایه‌داریست که بازپسین آن بحران سال ۲۰۰۸ بود.

این گرفتاریهای اروپا (آن کشاکش بیکاران و کارخانه‌داران دیروزی و این جنگ دولتهای امروزی و دیگر مانند اینها) ، همه‌اش نتیجه‌ی آز و خودخواهی و کینه و هوسمندی نیست. یک انگیزه‌ی بزرگ آنها نبودن یک راه است. چنانکه گفتیم تکان دویست‌ساله‌ی دانشها هر راهی را که می‌بود از میان برده و پس از آن راهی که درخور امروز جهان باشد و بهمه‌ی نیازمندیها پاسخ تواند داد باز نشده ، و اکنون که ما بخواست خدا بآن برخاسته‌ایم هرآینه پیش خواهد رفت.

امروز بیگمان صدهزاران ــ بلکه هزاران هزاران ــ کسانی از دانشمندان و دیگران هستند که حال جهان را دیده افسوسها می‌خورند ، و از بیهوده شدن رنجها و امیدها دریغها می‌گویند. چیزی که هست گمان چاره‌ای نمی‌برند و یا راه آن را نمی‌شناسند ، و اینان چون از کوششهای ما آگاه گردند و راه ما را بدانند ، همچون تشنه‌ای که بآب رسد بهمراهی خواهند شتافت. تاکنون چنین راهی نبوده.

ما در زمینه‌ی زندگانی و راه آن سخنانی می‌گوییم که همه آمیغ و سراپا راستست ، در استواری همسنگ همان دانشها می‌باشد و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت.

ما که به یاوری آفریدگار امیدمندیم و همیشه می‌گوییم : « خدا با ماست » ، خواستمان نه آنست که خدا آیین خود را بهم خواهد زد و بما از یک راه بیرون از آیین (مثلاً با فرستادن فرشته‌ها) یاوری خواهد کرد. این راستست که دلهای مردم بدست خداست و ما از این باره در جای دیگری سخن خواهیم راند ، لیکن در اینجا آن را هم نمی‌گوییم و آن یاوری که خدا بما می‌کند و آن باهمی که با ما می‌دارد ، اینست که چنین شاهراهی را بروی ما باز کرده و بچنین کار ورجاوندی ، ما را برانگیخته است.

شما بآن ننگرید که کسانی در ایران در برابر ما ایستادگی می‌کنند ، بی‌پروایی می‌نمایند ، بدشمنی برمی‌خیزند. اینان آنهایند که سالها با پندارهای بیپا و اندیشه‌های کج بسر برده و مغزها را با آنها انباشته‌اند ، و اینست فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده. بسیاری نیز هنوز پی بگوهر گفته‌های ما

نبرده‌اند و چنین می‌دانند که اینها نیز سخنانی همچون سخنان دیگران می‌باشد.

شما می‌بینید همین دشمنان هم تاکنون یک پاسخی نتوانسته‌اند ، یک ایرادی پیدا نکرده‌اند ، جز هایهوی و بدخواهی کاری از دستشان برنیامده. می‌بینید که مردان باخرد و پاکدرونی ، از جوانان و دیگران ، از دور و نزدیک بما می‌گرایند و می‌گروند و هر یکی در جای خود بکوششهایی می‌پردازند. آیا اینها دلیل فیروزی نیست؟!..

در پایان سخن نکته‌ی دیگری را روشن می‌گردانم : بیگمانست که این جهان از روی یک آیینی می‌گردد ، آیین استواری که هیچگاه دیگر نشود. بیگمانست که لابه و درخواست مردمان در این باره بیهوده می‌باشد و آنچه غزالی و دیگران گفته‌اند بیپاست. این مردمانند که باید پیروی از آیین خدا کنند و از روی آن زیند ، نه خداست که باید آیین خود را با خواهش این و آن دیگر گرداند.

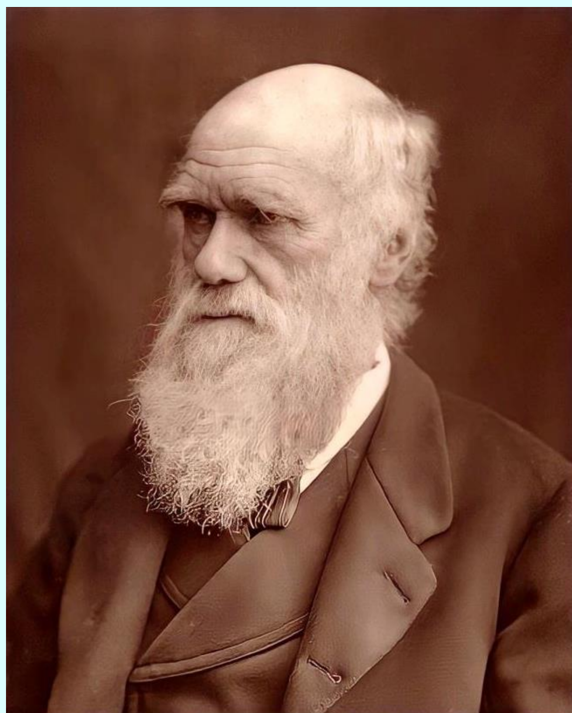
لیکن آن آیین خدا ، چندان که پنداشته می‌شود ساده نیست و چه‌بسا که نیاز به زَندیدن[1] دارد ، و من اینک یک بندی را از آن بگفتگو می‌گزارم :

داروین و پیروان او چنین می‌گویند : آفریدگان هر گونه‌ای جداگانه آفریده نشده ، بلکه هر یکی از گونه‌ی دیگری جدا گردیده. مثلاً درمیان دانِگیها گندم یک گونه‌ای از آنهاست. این گونه خود جداگانه پیدایش نیافته بلکه از جو ، یا جو و گندم هر دو از یک دانِگی دیگری جدا گردیده. می‌توان چنین انگاشت که در یک کشتزاری که جو یا دانِگی دیگری کاشته شده بود ، ناگهان یک سنبل بلندتری با دانه‌های پرمغزتری پیدا شده و این گندم می‌بوده که تخمش بازمانده و روز بروز فزونتر گردیده.

همچنین است داستان چهارپایان و مرغان و دیگر جانوران که هر گونه‌ای از گونه‌ی دیگری پیدا شده است.

بلکه همچنین است داستان آدمی ، که بگفته‌ی آنان ، از بوزینه یا از یک جانور بالاتری پیدا گردیده.

۱ـ زندیدن = شرح دادن.



۳ـ چارلز داروین

می‌باید گفت : جهان آفرش که در پیشرفت بوده راه آن همین بوده : از هر چیز یک چیز بهتری جدا گردیده.

اینها چیزهاییست که دانشمندان می‌گویند و ما چون ایرادی نمی‌داریم می‌پذیریم. ولی اینک در پیرامون آن بسخنانی می‌پردازیم ، و چون یکی از خود دانشمندان ، اینسان پیدایشهای نابیوسان[۱] را «جهش» نام داده من نیز آن را با همان نام می‌خوانم.

ما می‌گوییم : این جهشها و یا پیدایشهای نابیوسان ، یک بندی از آیین جهان می‌باشد که همیشه روان بوده و خواهد بود ، و گاهی نیز جهشهای برجسته‌تری نمایان گردد.

مثلاً بگفته‌ی دانشمندان ، خورشید و زمین و کره‌های دیگری در آغاز خود یک توده‌ی بخاری می‌بوده که در فضا می‌ایستاده ، ولی ناگهان تکانی در آن پیدا شده و بگرد خود چرخیدن گرفته.

پس از زمان بسیاری تکه‌ای از آن جدا شده و این نیز کره‌ای گردیده که هم بگرد خود و هم بگرد خورشید چرخیدن آغازیده.

۱ـ بیوسیدن (biusidan) = انتظار کشیدن ؛ بیوسش = انتظار ؛ بیوسان = منتظر ؛ نابیوسان = غیرمنتظره.

این کره زمان درازی تهی می‌بوده تا هنگامی رسیده که رُستنی[= گیاه] در آن پدید آمده.

سپس نیز زمان درازی گذشته تا زندگی در آن پیدا شده و جانوران زیستن آغاز کرده‌اند.

سپس نیز سده‌های بسیاری گذشته تا آدمی رخ نموده و بزندگی پرداخته.

این داستانیست که دانشمندان از آفرش می‌گویند و این داستان چه بهمین گونه که انگاشته می‌شود رخ داده و یا بگونه‌ی دیگری نزدیک باین بوده ، در هر حال در هر گامی یک جهش بزرگ دیگری را دربر داشته است. در اینگونه چیزهاست که ما می‌گوییم : «دست آفریدگار در جهان نمایانست».

از آنسوی جهش چنانکه در چیزهای مادّی و سَترسا[=محسوس] هست ، در چیزهای ناسترسا نیز می‌باشد.

پیشرفت آدمیان (یا بگفته‌ی اروپاییان : شهریگری) که خود بخشی از پیشرفت همگانی جهان می‌باشد ، در آن نیز جهشها بوده است و باید بود ، و یکی از آنها همین جنبش و کوشش ماست.

ما روشن گردانیدیم که هنگامی بوده که آدمیان در افزارسازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری کرده ولی راه باهم زیستن را نمی‌دانسته و از آن پیشرفت سودجویی نمی‌توانسته‌اند ، تا مردانی برخاسته‌اند و بمردم راه باهم زیستن و از آسایش و خرسندیِ زندگانی بهره یافتن را یاد داده و دُژآگاهیها و گمراهیها را که در آنان می‌بوده از میان برده‌اند ، و از همان هنگام شهرنشینی آغاز گردیده (که این خود جهش یا یک گام نابیوسانی در راه پیشرفت بوده است).

نیز روشن گردانیدیم که جهان امروز نیز در همان حالست. **امروز نیز در راه افزارسازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری رخ داده ، ولی جهانیان راه باهم زیستن را نمی‌دانند و از آنهمه دانشهای گرانمایه که بدست آورده‌اند بجای سود زیان می‌برند. امروز نیز باید راهی بروی جهان باز شود. امروز نیز باید گمراهیها و دُژآگاهیهای فراوانی (که بزرگترین آنها مادّیگریست) از میان برداشته گردد. یک جمله بگویم : امروز نیز باید یک زندگانی نوینی آغاز گردد.**

می‌خواهم بگویم : این کوششهای ما و این راهی که آغاز کرده‌ایم ، یکی از کارهای نابیوسان جهان است و این را بپای کارها یا داستانهای دیگری نتوان برد. این از آیین جهانست که چنین راهی بروی جهانیان باز شود.

من نمی‌توانم همه سخنان را در یک گفتار بگنجانم. یک جمله می‌گویم : **پیشامدهای جهان پایَندان**[= ضامن] **پیشرفت ماست.**

امروز جهان به یک راه بن‌بستی افتاده و جهانیان در کار خود درمانده‌اند و پس از آنهمه دانشها نمی‌دانند چه کنند و چه راهی پیش گیرند. یگانه‌راهی که مردمان را از این سرگردانی تواند رهانید راه ماست.

چنانکه گفتم اروپاییان چون بتکان آمده در دانشها به پیشرفت برخاسته بودند و افزارهای شگفت و زودکار نوینی برای زندگانی پدید می‌آوردند ، سخت بخود می‌بالیدند و بجنبش خود می‌نازیدند. در همه جا گمان می‌رفت که یک راه نوینی بروی جهانیان باز شده و آن پایندان نیکبختی مردمان خواهد بود. در آسیا و دیگر جاها مردمان بتکان آمده به فراگرفتن زندگانی اروپایی می‌کوشیدند و آن را پیشرفتی برای خود می‌شماردند.

ولی امروز شما می‌بینید که از آن جنبش اروپایی جز بدبختی نیفزوده و آن امید و نازش اروپاییان در جای خود نبوده. این یک چیستانی شده است که اروپاییان هر افزاری که می‌سازند آن را مایه‌ی آسانی کارها می‌شمارند و بمردمان نوید آسایش می‌دهند ، ولی آزمایش بیکبار وارونه‌ی آن را نشان می‌دهد. مثلاً اروپاییان اتومبیل می‌سازند که ده روز راه را در یک روز می‌پیماید ، تلگراف و تلفن می‌سازند که از صدها فرسنگ پیام می‌رساند ، ماشینهای بافندگی و ریسندگی و کارندگی می‌سازند که کارهای بسیار سختی را بآسانی انجام می‌دهد ، از اینرو بایستی این افزارها مایه‌ی آسایش آدمیان گردد و زندگانی را آسانتر و خوشتر گرداند. لیکن در آزمایش وارونه‌ی آن رخ می‌نماید و آشکاره دیده می‌شود که به هر کجا که این افزارها رسیده سختی زندگانی روزافزون بوده است.

این آزمایش یک چیزی را روشن می‌گرداند و آن اینکه برای آسانی زندگانی و آسایش مردمان تنها افزار بس نیست ، بلکه یک چیز دیگری ارجدارتر از افزار نیز باید بود و آن یک شاهراه خداییست ، همین شاهراهی که ما بروی جهان باز می‌کنیم.

امروز اروپاییان یا باید از جنبش سیصدساله‌ی خود درگذرند و از دانشها چشم پوشند و بحال پیش از آن بازگردند (که هرگز نشدنیست) و یا بگفته‌های ما بگروند و در این شاهراه با ما همراهی نمایند ، و این بیگمانست که خردمندان و پاکدلان ـ بویژه از میان دانشمندان اروپا ـ با ما هم‌آواز خواهند گردید و در این کوششها با ما همدستی خواهند کرد. اینها همه یاوریهای خداست.

آری در این کار ما یک شگفتی هست ، و آن اینکه چرا چنین راهی از میان ایرانیان آغاز شده. این مردم که سالهاست بزبونی افتاده و بدرماندگی خو گرفته‌اند ، این مردم که سالهاست از هر پیشامدی شکست خورده‌اند و نومیدی در دلهاشان ریشه دوانیده ، این مردم که رستگاری و خرسندی و سرفرازی و اینگونه معنیهای بسیار گرانمایه از اندیشه‌شان بسیار دور افتاده ، مردمی که گوشهاشان بگزافه‌سراییهای شاعران و یاوه‌بافیهای صوفیان و بدمست‌بازیهای خراباتیان آشنا و دلهاشان از باورهای بیپای کیشها آکَنده[= پر] است ، مردمی که در کتابها می‌خوانند :

چو کودک لب از شیر مادر بشست　　　به گهواره محمود گوید نخست /

کتاب فضل ترا آبِ بحر کافی نیست　　　که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

و صد از اینگونه گزافه‌های سرسام‌آمیز که زشتی آنها را درنمی‌یابند. مردمی که ما صد بدآموزی از شاعران به رُخشان می‌کشیم و پاسخی نمی‌توانند و باز دست از هواداری آنان برنمی‌دارند و آشکاره بروی نادانی پا می‌فشارند ، مردمی که چهارده کیش می‌دارند و هر چهارده آنها گمراهی و بیدینیست ، آنچنان راهی از میان اینچنین مردمی آغاز یافته است.

ما می‌گوییم : باید همه از روی آمیغها زیست و این مردم از آمیغها بسیار دورند ، اینها

دلهاشان پر از اندیشه‌های قلندرانه‌ی صوفیان و پندارهای رندانه‌ی خراباتیانست که درمیان روشنی و تاریکی ، و داد و ستم ، و هست و نیست ؛ جدایی نگزارند و جهانی باین شگفتی و آراستگی را هیچ اندر هیچ شمارند.

آری این خود شگفت است. همانا خدا نخواسته همه‌ی سرفرازیها بهره‌ی اروپا گردد. چون جنبش دانشها و سرافرازی آنها از غرب آغاز گردیده بود ، چنین می‌سزیده که این جنبش هم از شرق آغاز گردد. از آنسوی در ایران درمیان همین توده‌ی آلوده‌ی تباه ، دلهای پاک فراوانست. ایرانیان چه در نیروهای روانی و چه در ساختمان تنی از اروپاییان و دیگران کمتر نیستند ، و این آلودگیها در آنان از مونهاشان[خاصیت] نمی‌باشد. اگر دیگران ندانند ما نیک می‌دانیم که **سرچشمه‌ی این تباهی در توده‌ی ایران ، آن بدآموزیهای رنگارنگ و پریشانست که از هزارسال باز در این کشور (بلکه درمیان بیشتر شرقیان) رواج می‌داشته است و مغزها را آکنده گردانیده** ، و ما اکنون به برانداختن آن بدآموزیها می‌کوشیم ، بدرد از ریشه‌اش چاره می‌کنیم.

آری انبوهی از ایرانیان و دیگران ، فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده و دیگر چاره نخواهد پذیرفت. لیکن اینها همگی نیستند و شما می‌بینید که چگونه کسانی از دور و نزدیک ، از پیران و جوانان ، زنان و مردان رو بسوی این آمیغها می‌آورند و تشنه‌وار می‌پذیرند ، و بهمدستی و همراهی می‌کوشند ، و هنوز آغاز کار است و هزاران و ده‌هزاران از این نیکمردان پیدا خواهند شد.

ما خواهیم توانست از این نیکمردان و نیکزنان سپاهی آراییم ــ سپاهی خدایی ، سپاهی بهر جنگیدن با گمراهیها و نادانیها. ما می‌گوییم : «باید جنگ را با بدیها کرد» و خودمان در آن راه پیشگام خواهیم گردید.

بارها گفته‌ایم در جهان ، نیرو تنها نیروی توپ و تانک نیست. نیروهای دیگری نیز هست که توپ و تانک را از آوای اندازد. **در جهان بزرگترین نیروها نیروی آمیغهاست.**

ما چون در ایرانیم رنجها می‌کشیم و از مردم تباهخرد ، آزارها می‌بینیم. اینان در برابر ما

بهایهوی می‌پردازند و بیفرهنگی دریغ نمی‌گویند ، و جلو ما را گرفته نمی‌گزارنـد آوازمـان بگوشـهای دیگران رسد. لیکن اینها نه همیشگیست.

اینها جز برای چندگاه نیست و از میان خواهد برخاست.

ما با دشواریهای بسیار روبرو هستیم. لیکن نیروی ما بسیار است و هیچگاه در برابر این دشـواریها ناتوان نخواهیم ماند.

این را یک مثلی می‌آورم : چنانکه گفته‌ایم در ایـران چهـارده کـیش هسـت کـه می‌بایـد گفـت چهارده کشور و چهارده توده و چهارده آرمان می‌باشد. یکی از گرفتاریهای بـزرگ ایـران همینسـت و بیگمان همیشه نیکخواهان در آرزوی برداشتن آنها بوده‌اند که همگی مردم به یک راه درآیند. ولی آیا توانستندی؟!..

شما چنین انگارید که گروهی این اندیشه را دنبال می‌کنند. آیا چه کار بایـد کننـد؟.. از چـه راه پیش آیند؟.. آیا با خواهش و پند تواند بود؟.. اگر یک نشستی برپا کرده و از هـر کیشـی دو سـه تـن پیشروانی را بآنجا خوانده و زیان این پراکندگی را بازنموده خواسـتار شـدندی کـه آن کیشـها را رهـا کنند و همگان به یک کیش درآیند ، هوده‌ای[نتیجه] بدست آوردندی؟.. آیا می‌شود کـه کسـی را بـا خواهش و لابه از باورهای خود بازگردانید؟!.. مگر پیروان این کیشها با دلخواه بآنها گرویده‌انـد کـه بـا دلخواه توانند از آنها دست برداشت؟!..

کسانی چنین می‌پندارند که چون زور و نیرو در دست آدمی باشد هر کاری تواند کرد. ببینیم آیا در اینجا از زور کاری توانستی پیش رفت؟!..

اکنون چنین انگارید که دولت ایران یک قانونی بگذراند که همگی ایرانیـان بایـد بـه یـک کـیش درآیند ، آیا از این کار هوده‌ای توان برداشت؟!.. آیا با زور و قانون باورهای مردم را از مغزهاشان بیـرون توان آورد؟!.. پس راه چیست؟..

راه یکی بیش نیست ، و آن اینکه معنی راست دین و آمیغهایی کـه بایـد در دیـن جـای گزینـد

روشن گردد و بیپایی آن کیشها بآشکار آید. زمانی در اینجا نیز مردم به دو دسته خواهند گردید : یکی آنان که فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده که همچنان در گمراهی پای خواهند فشارد. دیگری آنان که فهمها و خردهاشان تواناست و کار می‌کند که همگی آمیغها را پذیرفته به یک راه خواهند درآمد.

این یک مثل را آوردم که نشان دهم آنچه را که زور و نیرو یا خواهش و لابه یا دیگر چیزها انجام نتواند داد ، آمیغها تواند داد. نشان دهم که این راه خدایی که ما آغاز کرده‌ایم خود پایندان پیشرفت خود می‌باشد.

بسخن بیش از این دامنه نمی‌دهم : **این کوششهای ما بخواست خداست. خدا این را خواسته و افزار و راه پیشرفتش را آماده و گشاده گردانیده ، از ما آنچه می‌باید کوشیدنست که این آمیغها را در همه جا پراکنده گردانیم و با گمراهیها و نادانیها نبرد کرده آنها را براندازیم ، و هر که را از دور و نزدیک ، از پیر و جوان ، و از زن و مرد شاینده می‌یابیم ، با این آمیغها آشنا گردانیم.**

اینست آنچه از ما می‌باید. اینست معنی آنچه می‌گوییم : «**خدا با ماست**»



این پرسش و پاسخ در زمستان سال ۱۳۲۱ بوده که در همان زمانها یک بار در پرچم نیمه‌ماهه و یک بار برویه‌ی کتاب جداگانه بچاپ رسیده و اینک پس از دو سال و نیم بار دیگر (با اندک دست بردن) بچاپ رسانیدیم.

در این دو سال و نیم چیزهای بسیاری رخ داده و گواهیهای روشن براستی این نوشته پدیدار گردیده. در این دو سال و نیم در ایران تکان بزرگی در راه پاکدینی پدیدار گردیده که بدخواهان و نادانان بتلاش سختی افتاده و با آنکه دسته‌های پراکنده‌ای هستند ، دست بهم داده در چند شهر آشوبها پدید آورده‌اند و بکسانی گزندها رسانیده‌اند. در تهران بدکردارانی را برانگیخته‌اند که در

خیابان بسر نویسنده‌ی این نوشته‌ها ریخته ، دو گلوله بتنش زده ، سیزده زخم چاقو بسر و رو و سینه‌اش رسانیده‌اند. ولی از همه‌ی این دُژکرداریها جز شرمندگی و روسیاهی بهره نبرده‌اند ، و همان تلاشهای دُژخویانه‌ی آنان شُوَند دیگری به پیشرفت پاکدینی گردیده و راز «خدا با ماست» هرچه آشکارتر شده.

ولی ما آنها را بدیده نمی‌گیریم. در این دو سال و نیم از گردش جهان گواهیهای بزرگتر دیگر براستی این سخنان پدیدار شده. هنگامی که این سخنان نوشته می‌شد گرماگرم جنگ دولتهای بزرگ اروپا و آسیا بود. اکنون که جنگ پس از کشتارها و ویرانکاریهای بسیار پایان پذیرفته ، از همه جا آواز برمی‌خیزد که باید دیگر جنگی در جهان پیش نیاید. بویژه پس از آنکه در پایان جنگِ ژاپن بمب اتمی بکار رفته و هراس آن دلها را پر گردانیده.

هیچ جای گفتگو نیست که با این آمادگیها که دولتهای بزرگ راست ، و با آن افزارهای ویران‌کننده (بلکه نابودسازنده) که در دسترس آنها می‌باشد ، باید از جنگ بیکبار پرهیزیده شود. زیانی که از جنگ پس از این تواند بود بزرگتر از آنست که توان اندیشید.

در آن باره جای هیچ گفتگو نیست. گفتگو در آنست که آن کدام آیینست که می‌تواند آدمیان را بی‌آنکه نیازی بجنگ دارند راه برد؟.. بیگمان همین آیین پاکدینی.

در پایان سخن ، ما باید بار دیگر بگوییم : «**پیشامدهای جهان پایندان پیشرفت ماست**».

واژه‌های ناآشنا و کم‌آشنا

آرمان	هدف
آسمانه	سقف
آفرش	آفرینش
آکنده	پُر
آمیغ	حقیقت
آمیغ‌پژوهی	حقیقت‌جویی ، حقیقت‌پرستی
افزارسازی	صنعت
باک	احتیاط
باهَمی	همراهی و پشتیبانی ؛ اتحاد
برتری فروختن	خودنمایی بی‌اندازه کردن
بهمبستگی	ارتباط ، ربط
بی‌باکی	بی‌احتیاطی
بیوسیدن (biusidan)	انتظار کشیدن
پایَندان	ضامن
پتیاره	بلا
پندار	خیال
پنداشتن	بی‌اندیشیدن به دل گرفتن
تهی	خالی
جُستار	مبحث
چَخِش	مجادله
چیستان	معما
خرسندی	سعادت
خوانانیدن	بخواندن برانگیختن
خودرو (xodru)	پرورش نادیده
داراک	مال
دانِگی	غله
درست	سالم ؛ کامل
دُژ (پیشوند)	بدی توأم با نتراشیدگی
رُستنی	گیاه
زَندِش	شرح
زَندیدن	شرح دادن
سات	صفحه
سَتَرسا	محسوس
سزیدن	حق کسی بودن
شُوَند	سبب
شهریگری	تمدن
فیروزی	موفقیت
کاچال	اثاث
گُستَراک	هر آنچه گسترند. (مانند : فرش ، گلیم)
گِلکار	بنّا
گُهری	اصلی
لابه	التماس
مون	خاصیت
نابیوسان (nãbiusãn)	غیرمنتظره
ناسَتَرسا	نامحسوس
نوید	وعده
نهاد	ذات
وَرجاوَند	ارجمند از دیده‌ی دین و خداشناسی
هراس	ترسی که نشانهایش نمودار باشد.
هرآینه	مسلماً
هَنایش	اثر
هوده	نتیجه

کتابها و دفترهای همبسته با این کتاب

پیام بدانشمندان اروپا و آمریکا

در پیرامون خرد

دین و جهان

دین و جهان (بزبان عادی)

دین و دانش

راه رستگاری

ورجاوندبنیاد

ورجاوندبنیاد (بزبان عادی)

کتابها و گفتارها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad